

بررسی زندگی و اندیشه ابوحفص حداد

ناصر رحیمی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان

رحیمه ادهم

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان

(از ص ۱۰۱ تا ۱۲۰)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۸/۴، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۶/۳۰

چکیده

ابوحفص حداد یکی از مشایخ و بنیان‌گذاران مکتب ملامتیه در نیشابور قرن سوم بوده است. در این پژوهش با بررسی منابع کهن، آگاهی‌هایی درباره زندگی و خانواده ابوحفص به دست داده‌ایم و با تأمل در سخنانی که از وی نقل شده است، برخی از زوایای اندیشه او را روشن کرده‌ایم که از طرفی بیانگر خطوط اصلی تفکر وی و از سوی دیگر نشان‌دهنده اصول ملامتیه است.

واژه‌های کلیدی: ابوحفص حداد، عایشه، صفراء الرازیه، ملامتیه، نفس، خوف

۱- مقدمه

تصوّف بر ادبیات کهن ایران تأثیر قوی نهاده و اقوال و احوال و سلوک و اندیشه عارفان نخستین در متون نظم و نثر قدیم ما انعکاس تمام یافته است. یکی از مکتب‌های مهم تصوّف، مکتب ملامتیه است که در قرن سوم هجری به دست چند تن از مشایخ در نیشابور شکل گرفت و عقاید آنان از راه اقوال و حکایاتشان به همراه حالات و مقامات معنوی ایشان نخست در متون نثر عربی و فارسی و سپس در متون نظم فارسی انعکاس یافت؛ برای مثال، غزل‌های سنایی و حافظ مشحون از عقاید ملامتی و قلندری است و به طور کلی کمتر دیوانی از دیوان‌های شعر عرفانی و تعلیمی کهن را می‌توان یافت که از اندیشه‌های ملامتی به کلی برکنار مانده باشد. به این سبب، شناخت پیران ملامتیه به شناخت ادبیات قدیم، به ویژه ادبیات عرفانی، کمک شایانی می‌کند. یکی از این مشایخ مهم و اثرگذار، ابوحفص حداد نیشابوری است که در این مقاله زندگی و اندیشه او را بررسی می‌کنیم.

۲- نام، کنیه، شهرت و نسبت

سلمی در طبقات نام او و پدرش را «عمرو بن سلم» و «عمرو بن سلمه» ذکر کرده است و قول دوم را صحیح‌تر می‌داند و در ادامه می‌نویسد: «فقد رأیت بخط جدی اسماعیل بن نجید قال أبو عثمان بن اسماعیل سألت أستاذی أبا حفص عمر بن سلمه...» (۱۹۹۸: ۱۰۳). در منابع دیگر نیز نام او با اختلاف «عُمَر» و «عَمْرُو» و نام پدرش علاوه بر سلم و سلمه، مسلم، مسلمه، سالم و اسلم نیز عنوان شده است.^۱ قابل ذکر است در تاریخ نیشابور که از آثار سلمی کهن‌تر است، به شخصی با نام «عمرو بن مسلم، ابوحفص الزاهد النیشابوری» اشاره شده است (حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۹۳)؛ چون در منابع، شخص دیگری با این نام و نشان یافت نشد، شاید بتوان گفت این شخص همان ابوحفص حداد است؛ البته در همین کتاب در جایی دیگر از «عمرو بن سلمه معروف به ابوحفص حداد» سخن رفته است (همان: ۲۹۸). منابع به اتفاق کنیه او را «ابوحفص» نگاشته‌اند. تنها در طبقات انصاری علاوه بر ابوحفص، «ابومحرز» نیز برایش عنوان شده است (انصاری، ۱۳۶۲: ۱۱۳).^۲ ابوحفص به «حدّاد» شهرت داشته که این شهرت برگرفته از شغل او بوده است. توجه خاص ملامتیان به اخلاص و اجتناب از قبول در نزد خلق آنان را بر آن می‌داشت که از عناوینی همچون عابد، زاهد و عارف دوری گزینند و با عنوان‌هایی چون حدّاد،

قصّار و حجام خطاب شوند. با این حال، در برخی منابع «الزاهد» نیز عنوانی است که ابو حفص به آن شهرت داشته است.^۳

آن گونه که از منابع برمی آید، ابو حفص، نیشابوری است. سلمی او را اهل قریه‌ای به نام «کورداباذ» [= کوردآباد] می‌داند که این قریه در نزدیکی دروازه نیشابور به سمت بخارا قرار داشته است (۱۹۹۸: ۱۰۳). نام این قریه در منابع به صورت‌های کوجاباد، کوراباذ و کورذباد ضبط شده است.^۴

۳- ولادت، وفات و خاک‌جای

برخلاف تاریخ وفات ابو حفص، سال ولادت او در هیچ منبعی نیامده است. متأسفانه هیچ مطلب یا قرینه‌ای نیز که بتوان از طریق آن سال ولادت ابو حفص را حدس زد، در منابع وجود ندارد. درباره سال وفات او نیز تاریخ‌های متفاوتی ذکر شده است. سلمی سال وفات وی را ۲۷۰ یا ۲۶۷ هجری قمری می‌داند (همان: ۱۰۴)، اما در منابع بعدی سال‌های ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹ و ۲۷۱ نیز آمده است.^۵ تنها قولی که در میان منابع، متفاوت و حتی بعید به نظر می‌رسد، قولی است که در طبقات انصاری ذکر شده است. وی چنین نگاشته است: «مات أبو حفص فی سنه أربع و ستین و مائتین؛ و گفته‌اند در سنه سبع و سبعین، در آن سال که احمد بن عبدالله الخجستانی را بکشند و گفتند در سنه تسع و ستین برفته ...» (انصاری، ۱۳۶۲: ۱۱۳). سال‌های ۲۶۴ و ۲۶۹ در منابع دیگر نیز ذکر شده است، اما سال ۲۷۷ کاملاً متفاوت است. به دو دلیل می‌توان این اشتباه را مربوط به نسخه دانست: نخست اینکه احمد بن عبدالله الخجستانی به استناد تاریخ در سال ۲۶۸ هـ ق به قتل رسیده است؛^۶ دلیل دوم اینکه در نسخه بدل‌های کتاب طبقات که در کتاب با نام‌های «نسخه ب» و «نسخه د» ذکر شده است، به جای سبع و سبعین، سبع و ستین، یعنی همان ۲۶۷ نگاشته شده است که سلمی در طبقات گفته بود و این با توجه به منابع دیگر درست‌تر به نظر می‌رسد (همان: ۱۱۸، ش ۲۳)؛ بنابراین، سال ۲۷۷ نمی‌تواند به عنوان سال وفات ابو حفص درست باشد. ابو حفص در روز جمعه، دوازدهم ربیع الاول و در زمان خلافت معتمد عباسی، در نیشابور وفات یافته است.^۷ مدفن او در قبرستان حیره نیشابور قرار دارد. به گفته حاکم نیشابوری تربت ابو حفص حداد در کنار شیخ ابوبکر صیدلانی، در راه شارع ادک و در غربی علمدار واقع است (۱۳۷۵: ۲۲۶).

ابوحمزه خراسانی (م ۲۹۰ هـ)، ابوعثمان حیری (م ۲۹۸ هـ) و ابو عثمان زاهد مغربی (م ۳۷۳ هـ) در کنار ابوحفص در قبرستان حیره آرمیده‌اند.^۸

۴- خانواده

درباره خانواده ابوحفص اطلاعات چندانی از منابع به دست نمی‌آید. در بعضی از تحقیقات معاصر، ابوحفص حداد، خواهر زاده بشر حافی معرفی شده است که خطاست؛ به عنوان مثال، در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ذیل مدخل ابوحفص حداد همین مطلب ذکر شده است که استناد آن به جمله‌ای از رساله جوامع الآداب سلمی است. جمله سلمی چنین است: «قال أبو حفص ابن أخت بشر الحافی يقول: تشهّی بشر الحافی سفرجله...» (پورجوادی، ۱۳۸۸: ۳۴۵). با توجه به نحو جمله و ذکر دو فعل قال و يقول، ابن اخت بشر الحافی، بدل ابوحفص نیست، بلکه ابوحفص و ابن اخت بشر الحافی دو نفرند و در حقیقت ابوحفص، از ابن اخت بشر الحافی نقل قول می‌کند. از سویی در نسخه بدلی که در کتاب، نسخه (ب) نامیده شده است، به جای «ابن»، «بنت» ضبط شده است که مسلماً سلمی، ابوحفص را «بنت اخت بشر الحافی» نمی‌نامد و بعید است که چنین خطبی از کاتب جوامع الآداب هم سر زده باشد، اما احتمال نقل قول از بنت اخت بشر الحافی نامحتمل نیست.

سلمی در «ذکر النسوة المتعبدات» از دو زن به عنوان زنان ابوحفص حداد یاد کرده است؛ یکی از ایشان عایشه و دیگری صفراء الرازیه نام دارد (سلمی، ۱۹۹۸: ۴۰۴ و ۴۰۵).^۹ صفراء از سادات ری بوده و ابوحفص در این شهر با وی ازدواج کرده است. زمانی که ابوحفص قصد داشته است شهر ری را ترک کند، به این دلیل که مشخص نبوده است چه زمانی به ری بازمی‌گردد، تصمیم می‌گیرد که اگر صفراء بخواهد، مهرش را بپردازد و او را طلاق دهد، اما صفراء نمی‌پذیرد و عنوان می‌کند که دوست دارد در عقد او باقی بماند تا از برکات این پیوند برخوردار شود و در ذکر و دعای ابوحفص جای داشته باشد. هنگام خروج ابوحفص از ری، صفراء جمله‌ای را از او به یادگار درخواست می‌کند. ابوحفص چنین می‌گوید: بدان که آشناترین مردمان به خداوند کسانی هستند که بیش از دیگران در خوف و خشیت از وی به سر می‌برند و با محبت‌ترین ایشان به خدا کسانی هستند که خدمت و اطاعت وی در همه حرکات ایشان آشکار است، جز برای او از جا نمی‌جنبند و جز در راه رضای او تلاش نمی‌کنند. سپس صفراء سفارشی از ابوحفص

طلب می‌کند و ابو حفص او را به ماندن در خانه و نزدیکی به محراب و قرائت قرآن، آن مقدار که در حافظه دارد و ملازمت سکوت و ترک آنچه بی‌ارزش است و توجه به احوال مردم در حد توان سفارش می‌کند (همان: ۴۰۵؛ حسینی، ۱۳۸۵: ۲۸۳). از سفارش ابو حفص به صفراء به این نکته می‌توان پی‌برد که صفراء همانند بسیاری از زنان آن زمان سواد خواندن و نوشتن نداشته است؛ از این رو، ابو حفص او را به خواندن آن مقدار از قرآن سفارش می‌کند که در حافظه دارد.

درباره عایشه آمده است که از ابو حفص درباره «بکاء» پرسید و ابو حفص در پاسخش

گفت:

«گریه صادق آن است که بگرید بر گریه‌های خویش به این جهت که در گریستن صادق نبوده است، شاید خداوند تعالی از گریستن وی راضی نباشد؛ پس گریه او به جهت اندکی صداقتش در گریستن برای او ارزش بیشتری دارد تا همه آن گریه‌هایی که وی در ابتدای گریستن [در طریقت] داشته است، چرا که برای بنده حالی حاصل نمی‌شود مگر با آگاهی وی نسبت به [نقصان آن در خودش]» (حسینی، ۱۳۸۵: ۲۷۸).

طبق حکایتی که سمعانی در روح الارواح بیان کرده است، ابو حفص چهار زن داشته (۱۴۰۰ هـ: ۵۹۷) که هیچ نام و مشخصه‌ای از ایشان ذکر نشده است. در هیچ یک از منابع دیگر، به آنچه در روح الارواح آمده، اشاره‌ای نشده است.

ابو حفص دختری نیز داشته که او را به عقد مرید و شاگرد خود، ابو عثمان حیری درآورده بوده است.^{۱۰} ذهبی حکایتی را به نقل از معجم بغداد سلفی آورده است که بر اساس آن، دو پسر ابو حفص در مجلس جنید هنگامی که به قوالان گوش می‌سپارند، جان می‌دهند و پدرشان (ابو حفص) هنگامی که نزد قوالان حاضر می‌شود، دو پسر خود را مرده می‌یابد (۱۹۹۷: ج ۱۰: ۳۴۹).^{۱۱} در منابع دیگر نام و نشان یا اشاره‌ای از پسران ابو حفص به دست نیامد.

۵- سفر

ابو حفص سفرکردن را تنها برای فریضة حج، جنگ، دیدار مشایخ و طلب علم می‌پسندید. زمانی که حمدون قنطار در معارضه با او به آیه «فسیروا فی الارض فانظروا» (۱۳۷/۳) اشاره می‌کند، پاسخ می‌دهد: کسی در زمین می‌گردد که جز به راه نمی‌بیند، اما آن که طریق را در اقامت برایش گشاده‌اند، سفر کردن او ترک طریق و گمراهی است

(پورجوادی، ۱۳۷۲: ۴۱۰)؛ بنابراین، می‌توان گفت ابوحفص نیز همچون جنید و سهل بن عبدالله و بایزید بسطامی و برخی دیگر، اقامت را بر سفر ترجیح می‌داده است (القشیری، ۱۳۷۴: ۴۱۰).

درباره سفرهای احتمالی ابوحفص، از منابع چنین بر می‌آید که وی وقتی به حج می‌رفته است، در مسیر حج، برای دیدار مشایخ به بغداد نیز سفر کرده است. در سفرهای ابوحفص، مریدان وی نیز او را همراهی می‌کرده‌اند؛ چنان‌که یک بار به همراه هشت تن از یارانش مهمان جنید می‌شود. یک بار هم وقتی به همراه مریدانش به بغداد وارد شد، اصحابش از اینکه ابوحفص عامی بود و به زبان تازی آشنایی نداشت ناراحت بودند، اما وقتی مریدان جنید برای استقبال نزدشان می‌آیند، ابوحفص آن‌گونه به تازی سخن می‌گوید که همگی از فصاحت وی شگفت زده می‌شوند. شاه شجاع نیز در یکی از سفرهای ابوحفص به بغداد، او را همراهی کرده است.^{۱۲} شاید یکی دیگر از سفرهای ابوحفص را بتوان سفر او از ری به نیشابور دانست؛ اینکه ابوحفص از چه زمانی در ری سکونت داشته است مشخص نیست، اما وی در این شهر با صفراء ازدواج و پس از مدتی آنجا را به قصد نیشابور ترک کرده است (سلمی، ۱۹۹۸: ۴۰۵). ابوحفص به باورد (ابورد) نیز سفر کرده و در آنجا مرید و شاگرد عبدالله مهدی باوردی شده است (انصاری، ۱۳۶۲: ۱۱۷). از تاریخ هیچ یک از سفرهای او اطلاعی در دست نیست.

۶- مصاحبان

منابع، عبدالله مهدی ابیوردی را استاد ابوحفص معرفی کرده‌اند. زمانی که ابوحفص به ابیورد رفت و عبدالله باوردی را دید، مرید و شاگرد وی شد.^{۱۳} درباره عبدالله نقل است که در ابتدا آهنگری می‌کرد؛ روزی آهن در آتش نهاده بود و در این حال، نابینایی از مقابل دکان او بگذشت که این آیه را می‌خواند: «الملك يومئذ الحقّ للرحمن» (۲۶/۲۵). با شنیدن این آیه، آهن از دست عبدالله بر زمین افتاد، عبدالله بیخود از خویش، دست برد و آهن گداخته را برداشت. شاگردش با دیدن آن بی‌هوش شد. عبدالله نگاه کرد، آهن را در دست خود دید و گفت: «رَسَمَ». برخاست و رفت و دکان را رها کرد (انصاری، ۱۳۶۲: ۱۱۷؛ جامی، ۱۳۷۳: ۵۸). قابل ذکر است که این حکایت بسیار نزدیک است به حکایتی که درباره ابوحفص و علت دست کشیدن وی از کار بیان شده است.^{۱۴} ابوحفص

با علی نصرآبادی نیز صحبت داشته است (سلمی، ۱۹۹۸: ۱۰۳) که متأسفانه هیچ اطلاعی از این شخص در منابع نیافتیم.

احمد خضرویه (م ۲۴۰ هـ) از کسانی است که ابو حفص با وی رفاقت داشته است؛ ابوحامد احمد بن خضرویه البلخی، از مشایخ بزرگ خراسان و در فتوت مشهور بوده است. ابو حفص درباره احمد خضرویه گفته است: هیچ کس ندیدم به همت بزرگ‌تر و اندر احوال صادق‌تر از احمد خضرویه و اگر احمد خضرویه نبود، فتوت و مروّت پیدا نگشتی (همان: ۹۵؛ هجویری، ۱۳۸۷: ۱۸۴).^{۱۵}

از کسانی که به ابو حفص ارادت داشته‌اند، شاه بن شجاع الکرمانی بوده است. کنیه وی ابوالفوارس و از اولاد ملوک کرمان بود. اصل او از مرو بوده و یکی از جوانمردان معروف به شمار می‌رفته است. وی با ابوتراب نخسبی (م ۲۴۵ هـ) و ابا عبید بسری صحبت داشته و به همراه ابوعثمان حیری برای دیدار با ابو حفص به نیشابور وارد شده است. شاه پس از ابو حفص و بین سال‌های ۲۷۰ تا ۳۰۰ هجری وفات یافت.^{۱۶}

برجسته‌ترین مرید و شاگرد ابو حفص، ابوعثمان حیری است که بسیاری از اقوال و حکایات ابو حفص را نقل کرده است. از ابوعثمان به عنوان یکی از سه تن ملامتی مشهور یاد شده است. نام وی سعید بن اسماعیل بن سعید الحیری آمده است. ابوعثمان اهل ری بوده و ابتدا در خدمت یحیی بن معاذ رازی و سپس شاه شجاع کرمانی بوده است. وی به همراه شاه شجاع برای دیدار با ابو حفص به نیشابور وارد شد، نزد ابو حفص ماند و از او طریقت گرفت و ابو حفص دختر خود را به عقد او در آورد. ابوعثمان پس از ابو حفص، حدود سی سال زنده ماند و در سال ۲۹۸ هجری در نیشابور درگذشت. او را در مقبره حیره، کنار قبر استادش، ابو حفص، به خاک سپردند (سلمی ۱۹۹۸: ۱۴۰).^{۱۷} از آنجا که ابوعثمان در ابتدا مرید یحیی بن معاذ بود، ابو حفص درباره وی چنین گفت: آن واعظ، یعنی یحیی بن معاذ، او را به زیان آورد تا کی به صلاح باز آید (عطار نیشابوری، ۱۳۸۴: ۴۳۴).

در منابع به افراد دیگری نیز به عنوان مصاحبان و دوستان ابو حفص اشاره شده است که از جمله آن‌ها می‌توان به اسامی ذیل اشاره کرد:

- ابابکر بن اُبی حنیفه: نقل است که ابابکر هزار هزار درهم و سیصد هزار درهم به ابو حفص و یارانش انفاق کرد و زمانی که پدرش مرد، با اشاره ابو حفص، پس از ادای دین طلبکاران پدر که بیش از صد هزار درهم بود، تمام اموالش را به فقرا بخشید و خود به

فقر دچار شد و پس از آن همانند فقرا شد و با آنان نشست و برخاست می‌کرد و گفته شده است که وی در مکه و در حالی که گرسنه بود وفات یافت (سیرجانی، ۱۳۹۰: ۱۸).

- احمد بن حمدان بن علی بن سنان: معروف به ابوجعفر سنان و از بزرگان مشایخ نیشابور بود. وی با ابوحفص دیدار و با ابوعثمان صحبت داشت و در خوف و ورع مشهور بود. ابوعثمان درباره او گفت: «هر که دوست دارد طریق خائفان را نظاره کند، به ابوجعفر بنگرد». وی در سال ۳۱۱ هجری وفات یافت (سلمی، همان: ۲۵۴).^{۱۸}

- محفوظ بن محمود النیسابوری: از بزرگان نیشابور و از اصحاب ابوحفص بود. او پس از ابوحفص با ابوعثمان مصاحبت و ملازمت داشت. همچنین با حمدون قصار و سلم باروسی و علی نصرآبادی صحبت داشته است. وی در سال ۳۰۳ یا ۳۰۴ هجری در نیشابور وفات یافت و در کنار ابوحفص مدفون شد (همان: ۲۱۲).^{۱۹}

- ابوعلی الثقفی: نام او محمد بن عبدالوهاب و در اکثر علوم شرع عالم بوده است. علاوه بر ابوحفص، با حمدون قصار نیز دیدار داشته است. وی در سال ۳۲۸ هجری درگذشت (همان: ۲۷۴).^{۲۰}

- ابومحمد، عبدالله بن محمد الخراز: وی اهل ری بود، اما سال‌های زیادی را مجاور مکه بوده است. ابومحمد، با ابوحفص و ابوعمران کبیر صحبت داشته است. وی از پرهیزگاران بود و پیش از سال ۳۱۰ هجری وفات یافت (همان: ۲۲۳).^{۲۱}

- ابو محمد، عبدالله بن محمد، المرتعش النیسابوری: از محله حیره و یا ملقباد بوده است. با ابوحفص و ابوعثمان صحبت داشت و جنید را دیده بود. وی در مسجد شونیزیة بغداد مقیم بود و در سال ۳۲۸ هجری در همان شهر وفات یافت (همان: ۲۶۵).^{۲۲}

- ابواسحاق، ابراهیم نازویه: ابوحفص را دیده و با ابوعثمان حیری صحبت داشته است. وی در فتوت شأنی عظیم داشت. نام او ابراهیم بن محمد بن سعید بود، اما به دلیل صورت نیکو و صوت خوش، به نازویه ملقب شده بود (انصاری، ۱۳۶۲: ۴۸۴).

- ابراهیم بن یوسف بن محمد الزجاجی: کنیه وی ابواسحاق است. او والد ابوعمر و زجاجی است. از بزرگ‌ترین اصحاب ابوحفص و در طریق ملامت و مخالفت نفس صاحب مذهب بوده است (همان: ۴۹۵).

- حمدون قصار: حمدون بن احمد بن عماره از دوستان و یاران ابوحفص و یکی از بزرگان ملامتیه بوده است. او در سال ۲۷۱ هجری در نیشابور درگذشت (سلمی، ۱۹۹۸: ۱۰۹).

- بو مزاحم: از بزرگان و مشایخ پارس بود که در سال ۳۴۵ هجری وفات یافت. (انصاری، همان: ۱۱۵)

- محمد علیان: اهل نساء بود. وی هر سال از نساء به دیدار ابوحنیفه می‌رفت، در حالی که در راه نمی‌خوابید و چیزی نمی‌خورد و همواره با طهارت می‌رفت (همان: ۱۱۶).
- ابو محمد حداد: از گویان نیشابور نزد ابوحنیفه آمد و مرید او شد (جامی، ۱۳۷۳: ۵۷).

- با یزید بسطامی: طیفور بن عیسی، از اقربان احمد خضرویه بود که با ابوحنیفه رفاقت داشت. وی در سال ۲۶۱ هجری درگذشت (انصاری، همان: ۱۱۳).

- ابوالقاسم، جنید بن محمد القواریری: اصل او از نهاوند بود که مقیم بغداد شد. شاگرد سری سقطی و حارث محاسبی و محمد قصاب بود. وی در سال ۲۹۷ هجری وفات یافت (همان: ۱۹۷).

- مَحْمَش: در طبقات الصوفیه سلمی «مَحْمَش» ذکر شده است. این شخص بایستی ابواسحاق، ابراهیم بن محمد بن عبدالله النیسابوری باشد که به محمش معروف بود. وی ۲۲ سال با ابوحنیفه مصاحبت داشته است. محمش در سال ۲۶۲ هجری درگذشت (سلمی، همان: ۱۰۴).^{۲۳}

- علی بن شعیب السقاء: از اهالی حیره نیشابور بود که با ابوحنیفه صحبت داشت. (انصاری، همان: ۲۸۸)

- امّ علی، همسر احمد خضرویه: از بزرگان بود و مال بسیار داشت که همه را بر فقرا انفاق کرد. او به دیدار ابوحنیفه رفت. ابوحنیفه درباره وی گفت: همیشه حدیث زنان را مکروه می‌داشتم تا آن وقت که امّ علی، زوجه احمد خضرویه را دیدم؛ پس دانستم که حق سبحانه، معرفت و شناخت خود را آنجا که می‌خواهد می‌نهد. (سلمی، همان: ۴۰۷ و جامی، همان: ۶۲۰)

۷- آثار

در هیچ یک از منابع کهن اطلاعی درباره آثار احتمالی ابوحنیفه نیافتیم. سلمی در رساله الملامتیه درباره اهل ملامت به این نکته اشاره می‌کند که آن‌ها برای دوری از ریا و شهرت، تصنیف و تألیفی از خود بر جای نگذاشته‌اند. با این حال، ابن ندیم در الفهرست ابوحنیفه حداد را صاحب کتاب الجاروف فی تکافوء الأدله معرفی می‌کند که ابوعلی

جبائی و خیطاط و حارث و راق کتاب او را رد کرده و بر آن ردیه نوشته‌اند (ابن ندیم، ۲۰۰۹، ج ۲: ۵۹۹).^{۲۴} زین‌الدین جعفر زاهدی نیز در مقاله‌ای با عنوان «سهم ایرانیان در علوم و معارف اسلامی» کتاب *آثار و کلمات* را از او می‌داند (زاهدی، ۱۳۵۳: ۶۴)؛ البته در این مقاله، ابوحفص عمرو بن سلمه نیشابوری، صاحب کتاب *آثار و کلمات*، متوفای سال ۲۹۷ هجری ذکر شده است. جستجو برای یافتن چنین شخصی با سال وفات ذکر شده، به جایی نرسید؛ بنابراین، می‌توان احتمال داد که این شخص همان ابوحفص حدّاد باشد که سال وفاتش به هر دلیل در این مقاله اشتباه آمده است. متأسفانه در هیچ منبع دیگری از این دو کتاب نشانه‌ای نیافتیم.

هر چند از ابوحفص اثر مستقلی به دست نیامده است، سخنان و حکایت‌های پراکنده‌ای که از او در منابع ضبط شده، قابل توجه است. بخشی از سخنان ابوحفص را در متون تفسیر می‌توان یافت که این سخنان یا اقوالی است که ابوحفص، خود، در تفسیر آیه‌ای بیان کرده یا سخنانی از وی است که نویسندگان برای تفسیر آیات از آنها استفاده کرده‌اند. بخشی از حکایات و سخنان ابوحفص نیز در کتاب‌های صوفیه و کتب تاریخ ذکر شده است.

آنچه باید مورد توجه قرار گیرد این است که شماری از سخنان و حکایات ابوحفص در منابع، با اقوال و حکایت‌های فردی به نام ابوجعفر حدّاد درآمیخته است. سلمی در طبقات از ابوجعفر حدّاد، ذکری به میان نیاورده است، اما انصاری در طبقات خود از دو تن با این نام سخن گفته است: یکی «ابوجعفر حداد صغیر» است که مصری و شاگرد ابن عطا بوده و با ابوتراب نخسبی صحبت داشته است و دیگری «ابوجعفر حداد کبیر» که بغدادی است و استاد ابوجعفر حداد صغیر و از اقران جنید و رویم بوده است (۱۳۶۲: ۲۹۸). در تاریخ دمشق و تاریخ بغداد نیز به نقل از سلمی *أبوجعفر الحدّاد الکبیر* بغدادی، از اقران جنید و رویم و استاد *أبی جعفر الحدّاد الصغیر* معرفی شده است (ابن عساکر، ۲۰۰۳، ج ۷۰: ۸۳؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۴: ۴۱۳). در ادامه، درآمیختگی نام ابوحفص و ابوجعفر را در دو حکایت از ایشان بررسی می‌کنیم.

در منابع حکایتی آمده است با این مضمون که (ابوحفص یا ابوجعفر) حدّاد، حدود بیست سال کار می‌کرد و دستمزدش را به فقرا می‌داد در حالی که خود روزه بود و شب هنگام از در خانه‌ها برای افطار گدایی می‌کرد. این حکایت با تفاوت‌هایی در جزئیات در منابع بسیاری ذکر شده است. حکایت مذکور در *اللمع*، شرح *التعرف*، *کیمیای سعادت* و

ترجمه رساله قشیریه (در صفحه‌ای) درباره ابوحفص بیان شده است، اما در حلیة الاولیاء، تاریخ بغداد، البیاض، الرسالة القشیریه (دو بار)، ترجمه رساله قشیریه (در صفحه‌ای دیگر)، تاریخ دمشق و تلبیس ابلیس درباره ابوجعفر است. از سوی، همین حکایت در برخی منابع از زبان خود ابوجعفر حداد نیز بیان شده است؛ از جمله در تفسیر سلمی (حقائق التفسیر)، قوت القلوب، تاریخ بغداد، تاریخ دمشق و احیاء علوم‌الدین، اما در کیمیای سعادت از زبان ابوحفص حداد بیان شده است.^{۲۵}

قابل ذکر است که در زنجیره راویان این حکایت، در تاریخ بغداد (در هر دو صورت روایت) نام ابوعبدالرحمن سلمی ضبط شده است. همچنین حکایت مورد نظر در تاریخ دمشق شش بار آمده که در چهار مورد آن نام سلمی در زنجیره راویان ذکر شده است. از سوی، با توجه به اینکه در دست‌نویس‌ها، «حفص» و «جعفر» بسیار شبیه به هم نوشته می‌شده‌اند، احتمال اشتباه نسخه‌نویس و یا نسخه‌خوان نیز وجود دارد. حکایت دوم، روایتی است که عطار در تذکرة الاولیاء در ذکر ابوحفص حداد آورده است:

«پس ابوحفص روی به بادیه نهاد. گفت ابوتراب را دیدم در بادیه و من شانزده روز هیچ نخورده بودم. بر کنار حوضی رفتم تا آب خورم. به فکری فرو رفتم. ابوتراب گفت: تو را چه نشانده است اینجا؟ گفتم: میان علم و یقین انتظار می‌کنم تا غلبه کدام را بُود تا یار آن دیگر باشم که غالب باشد؛ یعنی اگر غلبه علم را بود، آب خورم و اگر یقین را بود، بروم. ابوتراب گفت: کارتو بزرگ شود» (۱۳۸۴: ۳۵۸).

این حکایت در اللمع، حلیة الاولیاء، البیاض، الرسالة القشیریه، طبقات الصوفیة انصاری و تاریخ دمشق از ابوجعفر حداد نقل شده است.^{۲۶} با توجه به اینکه منابع ذکر شده، به اتفاق، این حکایت را از ابوجعفر حداد آورده‌اند و تمامی این منابع از تذکرة الاولیاء کهن‌تر هستند، می‌توان با اندکی مسامحه نتیجه گرفت عطار به هر دلیل، به اشتباه، این حکایت را به ابوحفص نسبت داده است.

در منابع تعدادی از سخنان ابوحفص و ابوجعفر نیز با هم درآمیخته‌اند که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم: در تفسیر آیه «أَمَّنْ یَجِیْبُ الْمُضْطَرَّ» (۶۲/۲۷) در تفسیر ثعلبی آمده است: «أبو حفص و أبو عثمان النیسابوریان: هو [مضطرب] المفلس.» (ثعلبی، ۲۰۰۲، ج ۱: ۱۴۳)، اما در تفسیر قرطبی گوینده این سخن ابوجعفر حداد است (۱۳۷۲ هـ ج ۱۳: ۲۲۳). این سخن در منبع دیگری یافت نشد؛ بنابراین، نمی‌توان درباره گوینده آن نظر قطعی داد.

همچنین در حقائق التفسیر، سلمی در تفسیر آیه «وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (۱۹/۴) می‌نویسد: «قال ابو جعفر رحمة الله: المعاشرة بالمعروف حسن الخلق مع العیال فیما سأل و کرهت صحبتها.» (۲۰۰۱، ج ۱: ۱۴۳)، اما همین سخن در طبقات الصوفیه، آداب الصحبة، عرائس البیان و بحر المدید از ابو حفص حداد ذکر شده است.^{۲۷} با توجه به اینکه در دو اثر دیگر سلمی (طبقات و آداب الصحبه) این سخن از ابو حفص است و از طرفی در طبقات، این سخن، ذیل ذکر ابو حفص حداد آمده است، می‌توان گفت آنچه در تفسیر سلمی ذکر شده، به احتمال زیاد، ناشی از خطای نسخه است و نیز در تفسیر سلمی آمده است: «أبا حفص الحداد یقول: الفراسة هی أول خاطر بلا معارض فإن عارض معارض من جنسه فهو خاطر و حدیث نفسی.» (همان، ۳۵۹)، اما این سخن در حلیة الاولیاء، تاریخ دمشق، مدارج السالکین و ترجمه رساله قشیرییه از ابو جعفر نقل شده است.^{۲۸} در این مورد نیز احتمال اشتباه از سوی کاتبان تفسیر سلمی قوی‌تر است.

در تلبیس ابلیس از ابو جعفر حداد نقل شده است: «من لم یزن أفعاله و أحواله فی کلّ وقت بالکتاب والسنة و لم یتهم خواطره فلا تعدّه فی دیوان الرجال.» (ابن جوزی، ۲۰۰۴، ج ۱: ۱۸۲)، اما همین سخن در منابع بسیاری از جمله حلیة الاولیاء، شعب الایمان، رساله قشیرییه و ترجمه آن، طبقات انصاری، صفة الصفوه، تذکرة الاولیا و برخی دیگر، از ابو حفص حداد ذکر شده است.^{۲۹} با توجه به اتفاق نظر در این منابع، می‌توان گفت این سخن از ابو حفص است و آنچه در تلبیس ابلیس ضبط شده، خطاست.

در اللمع آمده است: «قال ابو حفص الحداد رحمه الله تعالى: إذا رأیت ضوءَ الفقیر فی ثوبه فلا ترجّ خیره» (ابونصر سراج، ۱۹۱۴: ۱۸۸). این سخن در احیاء علوم الدین، عوارف المعارف، اوراد الاحباب، طبقات شعرانی و تعریف الاحیا نیز از ابو حفص است، اما در البیاض به همین صورت و در حلیة الاولیاء، طبقات انصاری و تاریخ دمشق به صورت «إذا رأیت ضّر الفقیر...» از ابو جعفر نقل شده است.^{۳۰}

۸- اندیشه

بی‌گمان پی بردن به خطوط اصلی اندیشه بنیان‌گذاران یک مکتب فکری، به شناخت آن مکتب و اصول اساسی آن کمک می‌کند. آگاهی از اندیشه و اصول فکری ابو حفص حداد، به عنوان یکی از کسانی که مکتب ملامتییه را منتشر کرده است، ما را در شناخت ملامتییه نخستین یاری می‌دهد.

ابوحنیفه، خود، اهل ملامت را قومی می‌داند که با یاری خدا به حفظ اوقات و مراعات اسرار خویش قیام کرده و به خاطر آنچه از قرب و عبادات از ایشان آشکار شده است، خویشان را ملامت کرده‌اند. آن‌ها بدی‌های خود را برای مردم آشکار کرده و نیکی‌های خویش را پنهان داشته‌اند. خلق آن‌ها را به واسطه آنچه ظاهر کرده‌اند، ملامت می‌کنند و اهل ملامت خود را به واسطه آنچه از باطن خویش می‌دانند، سرزنش می‌کنند و در حالی که خداوند با کشف اسرار و اطلاع از غیب و اظهار کرامات بر آن‌ها، ایشان را بزرگ می‌دارد، آن‌ها آنچه را از خداوند به ایشان می‌رسد، با ملامت نفس و مخالفت با آن و اظهار آنچه برای خلق ناخوشایند است، پوشیده می‌دارند تا خلق آن‌ها را رد کنند و حالشان با خداوند، برایشان مسلم شود (پورجوادی، ۱۳۷۲: ۴۰۵). ابوحنیفه مریدان اهل ملامت را بر مریدان اهل تصوف برتری می‌دهد؛ چرا که اهل ملامت برای نفس خود ارزشی قائل نیستند و ظاهرشان آشکار و حقایقشان پنهان است، در حالی که مریدان اهل تصوف اهل دعوی و اظهار کرامات‌اند (همان: ۴۰۴).

باید به این نکته توجه کرد که ملامتیه‌ای که ابوحنیفه معرفی می‌کند، ملامتیه‌ای نیست که به گفته انصاری «باحث و تهاون شرع و زندقه و بی‌حرمتی بر دست گرفته‌اند که ما ملامتینیم» (۱۳۶۲: ۱۱۷). هر چند اهل ملامت برای حفظ اسرارشان با خداوند، بدی‌های خود را بر مردم آشکار می‌کنند، آنچه آنان آشکار می‌کنند اعمال خلاف شرع نیست؛ زیرا به اعتقاد ابوحنیفه هر که افعال و احوال خود را در هر زمان به میزان کتاب و سنت نسنجد، نباید او را از جمله مردان شمرد (ابونعیم اصفهانی، ۱۴۰۵هـ، ج ۱۰: ۲۳۰). همچنین وی کمال دین را در دو چیز معرفی می‌کند که یکی معرفت خدا و دیگری پیروی از سنت پیامبر خداست (سلمی، ۱۴۲۱هـ، ج ۱: ۱۶۹). او تنها راه نجات را اطاعت از دستوره‌های خداوند می‌داند (همان، ج ۲: ۲۱۰). از نظر وی معصیت، پیک کفر است؛ همچنان که تب، پیک مرگ است (سلمی، ۱۹۹۸: ۱۰۴). ابوحنیفه تعدی در احکام و سستی در انجام سنت‌ها و پیروی از آراء و اهواء و ترک اقتداء را بدعت می‌نامد (همان، ۱۰۵). چنین سخنانی از ابوحنیفه و تأکیدی که بر انجام دادن فرمان‌های خداوند و پیروی از پیامبر خدا دارد، نشان می‌دهد که مخالفت با شرع در تفکر او، به عنوان یکی از مشایخ ملامتیه، جایی ندارد.

نگاه ابوحنیفه به «نفس»، به عنوان یکی از مهم‌ترین مباحث در مکتب ملامتیه، قابل تأمل است. ابوحنیفه نفس را تاریکی و ظلمت می‌داند که چراغ آن، سرّ او و نور چراغ آن،

توفیق است؛ بنابراین، کسی که توفیقی از خداوند با سرّ او همراه نشود، کارش سراسر تاریکی است (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۸۱). او نفس را جایگاه تمام بدی‌ها می‌داند و تنها راه اصلاحش را مخالفت با آن بیان می‌کند (پورجوادی، ۱۳۸۸: ۴۳۲)؛ پس باید در همه وقت نفس خود را متهّم داشت و در همه حال با آن مخالفت کرد؛ چرا که اگر کسی به دیده رضا به نفس خود بنگرد، او را هلاک می‌کند (قشیری، همان: ۲۴۷). کسی که نفس خود را دوست بدارد، دشمن خدا را دوست و خلیل خود گرفته است؛ زیرا نفس با آنچه به آن امر شده است، مخالفت می‌کند و از راه رشد و سعادت روی می‌گرداند (سلمی، همان: ۳۲۳). شاید چنین نگاهی به نفس در میان ملامتیان، سبب شده است که ابوالعلاء عفیفی «اندیشه بدبینی» را به عنوان یکی از دو اصل نظری مکتب ملامت معرفی کند.

رسالة الملامتیه کهن‌ترین منبعی است که به طور مفصل ملامتیه را معرفی کرده است. سلمی در این رساله با استناد به سخنان و حکایات مشایخ این طریقه، ۴۵ اصل را برمی‌شمارد (پورجوادی، ۱۳۷۲: ۴۱۴-۴۳۶). ابوالعلاء عفیفی تحلیلی انتقادی از این اصول به دست داده است. نخستین نکته‌ای که عفیفی به آن توجه می‌دهد، این است که در این اصول جنبه عملی بر جنبه نظری غلبه دارد و از آنچه مطرح شده است، تعلیمات و قواعد و آداب ملامتیه را بسیار آسان‌تر از اصول نظری آن می‌توان یافت؛ یعنی این ۴۵ اصل در حقیقت آداب و صفاتی است که ملامتیه و شاگردان آن‌ها باید رعایت کنند. سپس دو اصل را به عنوان اساس نظری این مکتب بیان می‌کند: نخست، اندیشه بدبینی و دوم، شیوه فتوت و جوانمردی. درباره اندیشه بدبینی چنین می‌نویسد:

«گمان من این است که اساس نظری عامی که اصول مسلک ملامتی بر آن استوار شده است، «اندیشه بدبینی» است که مشایخ این فرقه بر پایه آن به نفس انسانی نگرسته و روشی برای خوار کردن و کوچک شمردن و نکوهش و محروم داشتن آن از همه آنچه بدان نسبت داده می‌شود، از علم و عمل و عبادت و حال و غیره، به صورت یک مکتب کامل ابداع کرده‌اند». (همان: ۳۷۱)

اما زرین‌کوب اندیشه بدبینی را به عنوان اصل تعلیم ملامت درست نمی‌داند (۱۳۸۸: ۳۴۴). اگر نگاه ابوحفص را به نفس، چنان که عفیفی اعتقاد دارد، «بدبینانه» بنامیم، جای تأمل دارد که آیا اندیشه بدبینی سبب چنین نگاهی شده است یا مسئله دیگری را می‌توان برای آن در نظر گرفت؟

با بررسی سخنان ابوحفص مشخص می‌شود که رابطه او با خداوند بر پایه «خوف» شکل گرفته است. خود می‌گوید: «چهل سال است حالم به گونه‌ای است که گویی نظر

خداوند به من، نظر اهل شقاوت است و اعمال من دلیل است بر شقاوتم» (پورجوادی، همان: ۴۱۸). او از سویی خوف را تازیانه خدا می‌داند که با آن رمیدگان درگاهش را تأدیب می‌کند و از سویی دیگر آن را چراغ دل می‌داند که با آن می‌توان خیر و شر را تشخیص داد (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۱۳). توجه وی به خوف تا آنجاست که آشناترین مردمان به خداوند را کسانی می‌داند که بیش از دیگران در خوف و خشیت از خدا هستند (سلمی، ۱۹۹۸: ۴۰۵). ابو حفص حتی ادب در برابر خداوند را انجام دادن اوامر او، اخلاص و درستی معامله با او در ظاهر و باطن، همراه با خوف از او می‌داند (پورجوادی، ۱۳۸۸: ۳۸۷). همچنین سخنی که درباره ابو عثمان گفته است دیدگاه او را درباره خوف و رجا نشان می‌دهد. ابو عثمان ابتدا در خدمت یحیی بن معاذ رازی بود و سپس مرید و شاگرد ابو حفص شد. ابو حفص درباره ابو عثمان گفت: «آن واعظ، یعنی یحیی [بن] معاذ، او را به زیان آورد تا کی به صلاح باز آید» (عطار نیشابوری، ۱۳۸۴: ۴۳۴). از آنجا که طریقه یحیی «رجا» بوده است (مایر، ۱۳۷۸: ۱۷۱، ۱۹۰-۲۰۹) این سخن، نظر ابو حفص را در این باره به خوبی آشکار می‌سازد. با توجه به اهمیت مسئله خوف در اندیشه ابو حفص می‌توان آن را اساس تفکرات ملامتی او، به عنوان یکی از بنیان‌گذاران ملامتیه و در نتیجه یکی از اصول نظری مکتب ملامت دانست.

۹- نتیجه

عمرو بن سلمه، ابو حفص حداد نیشابوری، از بنیان‌گذاران مکتب ملامتیه در نیشابور قرن سوم بوده است. با مطالعه و بررسی منابع کهن، اطلاعاتی درباره زندگی ابو حفص به دست آمد. این اطلاعات؛ نام، کنیه، شهرت، نسبت، ولادت، وفات، خاک‌جای، خانواده و مصاحبان وی را در برمی‌گیرد. در شماری از اقوال و حکایات به جا مانده از ابو حفص، نام وی با فردی به نام ابو جعفر حداد درآمیخته است که با تأمل در منابع، ابهامات موجود برطرف شد. در بررسی اندیشه ابو حفص نیز با توجه به اقوال و حکایت‌های بازمانده از او، دو مقوله نفس و خوف قابل اعتناست. متهم کردن نفس و بی‌اعتمادی به آن، از اصول تفکر ملامتی است که در اندیشه این پیر بزرگ ملامت نیز به شکل بارزی وجود دارد.

پی‌نوشت

- ۱- ر. ک: طبقات الصوفیه، ص ۱۰۳- حلیة الاولیاء، ج ۱۰، ص ۲۲۹- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۱۵- الرسالة، ص ۶۵- ترجمه رساله، ص ۴۵- البیاض، ص ۲۲۲- کشف المحجوب ص ۱۸۸- طبقات انصاری ص ۱۱۳- الانساب، ج ۴، ص ۷۲- صفة الصفوة، ج ۴، ص ۱۱۸- تاریخ بناکتی، ص ۱۷۵- تاریخ گزیده، ص ۶۴۴- تاریخ الاسلام، ج ۲۰، صفحات ۱۴۲ و ۱۴۴- سیر اعلام، ج ۱۰، ص ۳۴۷- العبر، ج ۱، ص ۳۷۹- الوافی بالوفیات، ج ۲۳، ص ۲۳۰- طبقات الاولیاء ص ۱۲۱- النجوم الزاهرة، ج ۳، صفحات ۴۱ و ۶۶- نفحات، ص ۵۶- طبقات شعرانی، ج ۱، ص ۷۰.
- ۲- ر. ک: به منابع ذکر شده در شماره ۱ و للمع، ص ۳۲۸- تاریخ نیشابور، صفحات ۲۲۴ و ۲۹۸- التعرف، ص ۲۵- تذکره، ص ۳۵۳.
- ۳- تاریخ نیشابور ص ۲۲۴- طبقات انصاری، ص ۱۱۳- تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۱۴۲- سیر اعلام، ج ۱۰، ص ۳۴۷- العبر، ج ۱، ص ۳۷۹.
- ۴- طبقات الصوفیه، ص ۱۰۳- الرسالة، ص ۶۵- ترجمه رساله، ص ۴۵- صفة الصفوة، ج ۴، ص ۱۱۸- النجوم الزاهرة، ج ۳، ص ۶۶- طبقات انصاری، ص ۱۱۳- تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۱۴۳- طبقات شعرانی ج ۱، ص ۷۰
- ۵- طبقات الصوفیه، ص ۱۰۴- حلیه، ج ۱۰، ص ۲۲۹- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۱۷- الرسالة، ص ۶۵- البیاض، ص ۲۲۲- المنتظم، ج ۵، ص ۵۴- صفة الصفوة، ج ۴، ص ۱۲۰- الانساب، ج ۴، ص ۷۲- طبقات انصاری، ص ۱۱۳- مجمل فصیحی، ص ۳۴۸- تاریخ بناکتی، ص ۱۷۵- تاریخ گزیده، ص ۶۴۴- تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۱۴۵- سیر اعلام، ج ۱۰، ص ۳۴۹- العبر، ج ۱، ص ۳۷۹- الوافی، ج ۲۳، ص ۲۳۰- مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۳۲- طبقات الاولیاء ص ۱۲۱- النجوم الزاهرة، ج ۳، ص ۴۱ و ۶۶- نفحات الانس، ص ۵۶- طبقات شعرانی، ج ۱، ص ۷۰- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۲۵۵.
- ۶- احمد بن عبدالله الخجستانی که ابتدا از یاران یعقوب لیث بوده است، از او تمرد کرده و بر نیشابور مستولی می‌شود و در نهایت در مستی و خواب به دست دو تن از غلامانش در سال ۲۶۸ هجری به قتل می‌رسد (ذهبی، ج ۲۰: ۵۱).
- ۷- تاریخ گزیده، ص ۶۴۴- الانساب، ج ۴، ص ۷۳- النجوم الزاهرة ج ۳، ص ۴۱- المنتظم، ج ۵، ص ۵۴.
- ۸- تذکره، ص ۵۰۸- مجمل فصیحی، ص ۳۸۷- تاریخ بناکتی، ص ۱۸۱- تاریخ نیشابور، ص ۱۶۳.
- ۹- المؤلف، ج ۱، ص ۶۷.
- ۱۰- تذکره، ص ۴۳۴- حلیة الاولیاء ج ۱۰، ص ۲۴۴- صفة الصفوة، ج ۴، ص ۱۰۳- الرسالة، ص ۷۳- طبقات الاولیاء، ص ۱۱۷- مصباح الهدایة، ص ۲۲۰- مجمل فصیحی، ص ۴۰۱- تاریخ بناکتی، ص ۱۸۳.
- ۱۱- نیز ر. ک: تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۱۴۵.
- ۱۲- تذکره، صفحات ۳۵۶ و ۳۵۳- الانساب، ج ۴، ص ۷۲- تاریخ بغداد، ج ۱۲، صفحات ۲۱۵ و ۲۱۶.
- ۱۳- طبقات الصوفیه، ص ۱۰۳- حلیة الاولیاء، ج ۱۰، ص ۲۲۹- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۱۵- کشف المحجوب، ص ۱۹۰- طبقات انصاری، ص ۱۱۷- نفحات الانس، ص ۵۸- طبقات شعرانی، ج ۱، ص ۷۰.

۱۴- روزی بر سر کوره نشسته بود، نابینایی بگذشت و این آیت می خواند که: و من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى و أضل سبيلا. مغلوب گشت و دست در کوره کرد و آن آهن تفسیده بیرون آورد و بر سندان بنهاد. شاگرد او گفت: یا استاد دست! او آهن بینداخت و کار به جای گذاشت و یک موی بر دست او آزرده نگشت و پیشه رها کرد و گفت: سه بار پیشه را به جای بگذاشتم به اختیار خویش و دگر بار به سر پیشه باز گشتم. این بار پیشه ما را به جای بگذاشت که پرده ما دریده گشت (مستملی، ج ۱: ۲۱۲ و ج ۴: ۱۱۰۶) و نیز رجوع شود به حلیه الاولیاء، ج ۱۰، ص ۲۳۰ - الرسالة، ص ۱۴۲ - ترجمه رساله، ص ۱۱۰ - کشف المحجوب، ص ۱۹۰ - منتخب رونق المجالس، ص ۱۵۵ - اسرار التوحید، ج ۱، ص ۲۵۶ - تذکره، ص ۳۵۴ - تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۱۴۲ و ۱۴۴ - سیر اعلام، ج ۱۰، ص ۳۴۸ - مجمل فصیحی، ص ۳۴۹.

۱۵- طبقات الصوفیه، ص ۹۵ - حلیه الاولیاء ج ۱۰، ص ۲۲۹ - صفة الصفوة ج ۴، ص ۱۲۰ - طبقات الاولیاء، ص ۱۲۱ - نفحات الانس، ص ۵۳ - الرسالة، ص ۶۳ - طبقات شعرانی، ج ۱، ص ۷۰.
۱۶- طبقات الصوفیه، ص ۱۵۶ - طبقات انصاری، ۲۳۶ - تاریخ بناکتی، ص ۱۷۵ - مجمل فصیحی، ص ۳۴۸ - نفحات الانس، ص ۸۴.

۱۷- طبقات الصوفیه، ص ۱۴۰ - حلیه الاولیاء، ج ۱۰، ص ۲۲۴ - طبقات انصاری، ص ۲۴۰ - صفة الصفوة، ج ۴، ص ۱۰۳ - نفحات الانس، ص ۸۵ - الإكمال، ج ۳، ص ۴۳ - تاریخ بناکتی، ص ۱۸۶ - مجمل فصیحی، ص ۴۰۱ - طبقات الاولیاء، ص ۱۱۷.

۱۸- طبقات الصوفیه، ص ۲۵۴ - سیر اعلام، ج ۱۱، ص ۳۱۵ - نفحات الانس، ص ۱۷۱.
۱۹- طبقات الصوفیه، ص ۲۱۲ - طبقات انصاری، ص ۳۴۶ - طبقات الاولیاء، ص ۱۷۷.
۲۰- طبقات الصوفیه، ص ۲۷۴ - الرسالة، ص ۱۰۰ - رسائل فارسی، ج ۱، ص ۱۳۹ - طبقات انصاری، ص ۴۵۰ - تذکره، ص ۶۹۷ - سیر اعلام، ج ۱۱، ص ۶۵۳ - طبقات الاولیاء، ص ۱۴۶ - نفحات الانس، ص ۲۰۷.

۲۱- طبقات الصوفیه، ص ۲۲۳ - الرسالة، ص ۹۰ - ترجمه رساله، ص ۶۶ - طبقات انصاری، ص ۳۹۶ - طبقات الاولیاء، ص ۱۶۸ - نفحات الانس، ص ۱۶۰.

۲۲- طبقات الصوفیه، ص ۲۶۵ - الرسالة، ص ۹۸ - ترجمه رساله، ص ۷۲ - طبقات انصاری، ص ۴۵۵ - تذکره، ص ۴۷۰ - سیر اعلام ج ۱۱، ص ۶۲۲ - طبقات الاولیاء، ص ۶۷ - نفحات الانس، ص ۲۱۱.

۲۳- طبقات الصوفیه، ص ۱۰۴ - صفة الصفوة، ج ۴، ص ۱۱۹ - تذکره، ص ۳۶۲.
۲۴- الفهرست، ج ۲، ص ۵۹۹: و له من الکتب: کتاب «الجاروف فی تکافؤ الأدله» و نَقَضَه عليه أبوعلیّ الجبائی و الخیاط و الحارثُ الوراق. - ترجمه الفهرست، ص ۳۱۶.

۲۵- حقائق التفسیر، ج ۲، ص ۶۴ - قوت القلوب، ج ۲، ص ۹۰۵ - اللمع، ص ۱۹۷ - شرح التعرف، ج ۱، ص ۲۱۲ و ج ۴، ص ۱۱۸۲ - الرسالة، صفحات ۲۶۷ و ۳۹۷ - ترجمه رساله، ص ۲۵۲ و ۴۶۴ - البیاض، ص ۲۱۹ - کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۵۴۹ - حلیه الاولیاء، ج ۱۰، ص ۳۶۲ - تاریخ بغداد، ج ۱۴، صفحات ۴۱۳ و ۴۱۴ - احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۲۲۹ - تاریخ دمشق، ج ۷۰، ص ۸۳ - تلبیس ابلیس، ج ۱، ص ۳۴۰.

- ٢٦- در اللع، ص ٣٣٢ - الرسالة، ص ٢٨١ - البياض، ص ١٣ - حلية الاولياء، ج ١٠، ص ٣٦٢ - طبقات انصاری، ص ٤١٨ - تاريخ دمشق، ج ٧٠، ص ٨٣.
- ٢٧- طبقات الصوفيه، ص ١٠٧ - آداب الصحبة در مجموعه آثار، ج ٢، ص ٩٢ - عرائس البيان، ص ٣٨ - بحر المديد، ج ٢، ص ٢٥.
- ٢٨- حلية الاولياء، ج ١٠، ص ٣٦٢ - ترجمة رسالة قشيريه، ص ٣٧٤ - تاريخ دمشق، ج ٧٠، ص ٨٣ - مدارج السالكين، ج ٢، ص ٤٥٢.
- ٢٩- حلية الاولياء، ج ١٠، ص ٢٣٠ - شعب الايمان، ج ٢، ص ٣٠٢ - الرسالة، ص ٦٥ - ترجمه رساله، ص ٤٦ - طبقات انصاری، ص ١١٤ - صفة الصفوة، ج ٤، ص ١٢٠ - تذكره، ص ٣٥٩ - الاستقامة، ص ٩٦ - تاريخ الاسلام، ج ٢٠، ص ١٤٤ - سير أعلام، ج ١٠، ص ٣٤٩ - مدارج السالكين، ج ٢، ص ٤٦٤ - مرآة الجنان، ج ٢، ص ١٣٣ - طبقات الاولياء، ص ١٢٢ - منهج الرشاد در كتاب /ين برگهای پير، ص ٥٠٨ - نفحات الانس، ص ٥٧ - شذرات الذهب، ص ١٥٠.
- ٣٠- احياء علوم الدين، ج ٥، ص ٢٨٦ - عوارف المعارف، ص ٣٨٧ - اوراد الاحباب، ص ٢٧ - طبقات شعرانی، ج ١، ص ٧١ - تعريف الاحياء، ج ٥، ص ١٧٠ - تاريخ دمشق، ج ٧٠، ص ٨٣ - البياض، ص ٩٣ - حلية الاولياء، ج ١٠، ص ٣٦٢ - طبقات انصاری، ص ٤١٨.

منابع

- ابن تغری بردی، جمال الدين ابی المحاسن يوسف (بی تا)، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*، مصر، المؤسسة المصرية.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم بن تیمیة الحرانی (١٤٠٣ هـ)، *الاستقامة*، تحقیق د. محمد سالم، المدينة المنورة، جامعة الامام محمد بن سعود.
- ابن جوزی، ابوالفرج جمال الدين عبدالرحمن (٢٠٠٤ م)، *تلبیس ابلیس*، بیروت، دارالکتب العلمية.
- _____ (١٩٧٩ م)، *صفة الصفوة*، تحقیق محمود فاخوری - د. محمدرواس قلعه جی، طبعه الثانية، بیروت، دارالمعرفة.
- ابن عساکر، علی بن الشیخ ابی محمد (٢٠٠٣ م)، *تاریخ دمشق*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابن ماکولا، علی بن هبة الله بن ابی نصر (١٤١١ هـ)، *الاکمال فی رفع الارتیاب عن المؤتلف و المختلف فی الاسماء و الکنی و الانساب*، بیروت، دارالکتب العلمية.
- ابن ملقن، سراج الدین ابو حفص عمر بن علی (١٤٠٦ هـ)، *طبقات الاولياء*، تصحیح نورالدین شریبه، چاپ دوم، بیروت.
- ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن اسحاق (١٤٣٠ هـ / ٢٠٠٩ م)، *الفهرست*، قابله علی اصوله و علق علیه و قدم له ایمن فؤاد سید، لندن، مؤسسة الفرقان للتراث الاسلامی.
- ابوطالب مکی، محمد بن علی بن عطية الحرثی (١٤٢٢ هـ / ٢٠٠١ م)، *قوت القلوب*، تحقیق د. محمود ابراهیم محمد الرضوانی، قاهره، مكتبة دار التراث.

- ابوعلی عثمانی، حسن بن احمد، (۱۳۷۴) ترجمه الرسالة القشیریه، تحقیق بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.
- ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله (۱۴۰۵ هـ)، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، طبعة الرابعة، بیروت، دارالکتب العربی.
- انصاری هروی، خواجه عبدالله (۱۳۶۲)، طبقات الصوفیه، مقابله و تصحیح محمد سرور مولایی، تهران، توس.
- بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داود بن محمد (۱۳۷۸)، تاریخ بناکتی، به کوشش جعفر شعار، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین (۱۴۱۰ هـ)، شعب الایمان، تحقیق محمد السعید بسیونی زغلول، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۸)، مجموعه آثار ابو عبدالرحمن سلمی (۱)، چاپ دوم، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- (۱۳۷۲)، مجموعه آثار ابو عبدالرحمن سلمی (۲)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ثعلبی، ابو اسحاق احمد بن محمد النیسابوری (۱۴۲۲ هـ)، تفسیر ثعلبی، تحقیق الامام ابی محمد بن عاشور، مراجعه و تدقیق الاستاذ نظیر الساعدی، ج ۳۰، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن (۱۳۷۳)، نفحات الانس من حضرات القدس، ترجمه ابوعلی عثمانی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چاپ دوم، تهران، انتشارات اطلاعات.
- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله (۱۳۷۵)، تاریخ نیشابور، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه.
- حسینی، مریم (۱۳۸۵)، نخستین زنان صوفی، تهران، علم.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت (۱۹۹۷ م)، تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ذهبی، ابو عبدالله محمد (بی تا)، تاریخ الاسلام، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- (۱۹۹۷ م)، سیر اعلام النبلاء، بیروت، دارالفکر.
- (۱۹۸۵ م)، العبر فی اخبار من غیر، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- روزبهان بقلی، ابی محمد (بی تا)، عرایس البیان فی تفسیر القرآن البقلی الشیرازی، شماره ۴۴۰۷، کتابخانه مجلس.
- زاهدی، زین الدین جعفر (۱۳۵۳)، «سهم ایرانیان در علوم و معارف اسلامی»، نامه آستان قدس، شماره مخصوص (مهر)، ۲۸ - ۱۰۲.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۸)، جستجو در تصوف ایران، چاپ نهم، تهران، امیرکبیر.
- سراج طوسی، ابی نصر عبدالله (۱۹۱۴)، اللمع فی التصوف، و قد اعتنی بنسخة و تصحیحة رنولد النیکلسون، مطبعة بریل فی مدینة لیدن.
- سلمی، ابوعبدالرحمن محمد (۱۴۲۱ هـ / ۲۰۰۱ م)، تفسیر سلمی (حقائق التفسیر)، تحقیق سید عمران، بیروت، دارالکتب العلمیه.

- تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه. (۱۹۹۸ م)، طبقات الصوفیه و یلیه ذکر النسوة المتعبدات الصوفیات، سمعانی، ابی سعد عبدالکریم (۱۴۰۰ هـ)، الانساب، تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، الطبعة الثانية، قاهره، مكتبة ابن تیمیه.
- سیرجانی، ابوالحسن علی بن الحسن (۱۳۹۰)، البیاض و السواد، تصحیح و تحقیق محسن پورمختار، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- شعرانی، عبدالوهاب (۱۳۱۵ هـ)، طبقات شعرانی، مصر، مكتبة ملتزمية.
- صفدی، صلاح‌الدین خلیل (۱۴۳۱ هـ / ۲۰۱۰ م)، الوافی بالوفیات (الجزء الثالث و العشرون)، بیروت، دار النشر «الكتاب العربی» برلین.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۴)، تذکرة الاولیا، بر اساس نسخه نیکلسون، علم.
- عکری دمشقی، عبدالحی بن احمد، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- غزالی، ابی حامد محمد (بی تا)، احیاء علوم‌الدین، بیروت، دار الہادی بیروت.
- (۱۳۸۲)، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، چاپ دهم، تهران، علمی و فرهنگی.
- قشیری، ابوالقاسم (۱۳۷۴)، الرسالة القشیرية، تحقیق عبدالحلیم محمود و محمود محمود بن الشریف، تهران، بیدار.
- کلابادی، ابی بکر محمد (۱۴۱۳ هـ / ۱۹۹۳ م)، التعرف، تحقیق احمد شمس‌الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- مایل هروی، نجیب (۱۳۸۱)، این برگ‌های پیر؛ مجموعه بیست اثر چاپ نشده فارسی از قلمرو تصوف، تهران، نی.
- مستملی بخاری، ابو ابراهیم اسماعیل (۱۳۶۳)، شرح التعرف لمذهب التصوف (نور المریدین و فضیحة المدعین)، مقدمه و تصحیح و تحشیة محمد روشن، تهران، اساطیر.
- میهنی، محمد بن منور (۱۳۸۹)، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ نهم، تهران، آگاه.
- هجویری، ابوالحسن علی (۱۳۸۷)، کشف المحجوب، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران، سروش.
- یافعی، عبدالله بن اسعد (۲۰۰۳ م)، مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان، بیروت، دارالکتب العلمیه.